

تحقیق درباره زندگی

« ۴ »

«مغان چه کسانی بودند»

شاید یکی از علل تثبیت و انگیزه‌هایی که به موجب آن زندگانی زرتشت را مقارن با شهریاری داریوش ذکر کرده‌اند ، تا اندازه‌یی وجود همین کتاب منسوب به فیثاغورس بوده باشد . البته به هیچ روی نمی‌توان وجود چنین سندی را در انتساب زرتشت به عصر داریوش يك عنصر سازنده و اصلی دانست ، لیکن در حد خود در چنین جریانی موثر بوده است . در مباحث آینده در این باره گفت و گو خواهد شد .

در بند دوم از سفرنامه ، درباره به تخت نشستن و رسمیت یافتن شهریاری داریوش و آداب و رسوم که میان ایرانیان معمول بود گفت و گومی‌شود . فیثاغورس همه‌جا همراه زرتشت است و با کنجکاوی در آداب و رسوم و معتقدات ایرانیان می‌نگرد . در متن سفرنامه از نام زرتشت ، با «زورواستر Z. Zoaster» نشانی نیست ، بلکه از کسی به نام زابراتاس Zabisatas یا با تلفظ‌هایی دیگر یاد شده است . از روزگار کهن میان تاریخ نگاران و پژوهندگان در این باره بحث و گفت و گو بوده است که «زابراتاس» همان زرتشت است یا کسی دیگر بوده . در پایان بحث درباره سفرنامه ، به این مطلب پرداخته خواهد شد ، اما آنچه که مسلم است آنکه باخرس قاطع از دیدگاه زمان شناسی ، با توجه به مدارك قابل اعتماد ، ملاقات و برخورد فیثاغورس با زرتشت غیر ممکن بوده است و طرف گفت و گوی حکیم یونانی ، یکی از پیروان زرتشت بوده . اما در متن سفرنامه مطابق با تحقیقات فراوان و دقیقی که شده است اغتشاش و درهم ریختگی‌هایی در طول زمان به وجود آمده و به وسیله کاتبان جرح و تعدیل‌هایی در آن شده است .

در بند دوم تا اندازه‌یی از رسوم و آداب مذهبی عصر داریوش آگاه می‌شویم و در این جا می‌توان مقایسه‌هایی با نوشته‌های هرودوت و استرابون و پورفیریوس **pozphrius** و دیگران انجام داد و هماهنگی‌هایی میان آراء این کسان برقرار ساخت . مغان در مراسم شهریاری یافتن داریوش هر چند مطابق سنت دیرینه در مقام و جایگاه خود به برگزاری تشریفات سرگرمند ، معهذا چندان با گرمی پذیر نمی‌شوند ، نه از سوی مردم و نه از جانب داریوش و همراهان و درباریان ، و در همین جا گزارشگر سفر ، تاکید می‌کند که خاطره توطئه مغان و ضدیت با پارسی‌ها هنوز در اذهان به قوت خود باقی است .

در روزهای نخستین شهریاری، فیثاغورس اشاری به اعمال زرتشت می‌کند و شاید می‌خواهد نفوذ وی را در داریوش گوشزد کرده و همچنین چنانکه در صفحات آینده ملاحظه خواهید شد، روش فکری و اخلاقی وی را پایه‌ریزی کند. دربار عام که بزهکاران را برای مرحله نهایی به حضور شاه می‌آوردند، یک قاضی وجود داشت که گناهش گرفتن رشوه بود.

در بندش نهاده و یوغش کرده بودند. بدون شك با توجه به سرنوشت سی‌سامنس **Siamnis** قاضی، که در زمان کمبوجیه به جرم رشوه‌خواری اعدام شده و پوستش را کهنه و بر مسند قضاوت پهن کرده بودند تا قاضیان بعدی راعبرت باشد، سرنوشتی مشابه در انتظار این قاضی بود. اما پیش از آنکه حکم قطعی به وسیله داریوش به مرحله انجام درآید، زرتشت مداخله کرد. شهریاری داریوش‌شمارا ستود و گفت شایسته است تا این قاضی محاکمه شود. از آغاز شروع به کار، به کاریها و بدکاریهایش سنجیده گردد و هرگاه در محضر دادگاه افزونی گناهانش بر اعمال صواب ثابت شد، حکم درباره‌اش جاری شود. داریوش منطق حکیم را پسندید و اجرای مجازات موکول شد به سنجش اعمال قاضی. چنین کردند و برداوران محرز گشت که اعمال نیک محکوم بر خطاهایش افزون است و بخشوده شد.

این دید نوینی است درباره ارزش مقام آدمی. این تصریحی است که معطوف است به روش سنجش اعمال در روز رستاخیز. این شیوه‌ی است تازه در داوری کردن درباره افراد. خطا همواره موجود است و هر فردی ناگزیر باری به ارتکاب آن دچار می‌شود. لیکن هر خطایی نبایستی موجب مجازاتی سنگین شود، بلکه بایستی در اعمال خطاکار ارزیابی به عمل آید و هرگاه خطا و گناه و عصیان در زندگی گرایش گرانی داشت، آنگاه به تصمیم درباره مجازاتش پردازند. این اصلاحات و رفرم زرتشت بود و درگاتاها. ضمن تعالیم اثری از این بینش می‌یابیم* در سفرنامه چند مورد دیگر از این گونه داوری و رافت زرتشت یاد شده است.

در پایان بند دوم اشاری می‌شود به تعهدی که داریوش به زرتشت سپرده بود تا میان او و مغان داوری کند. آنچه که در سیاحت نامه مهم است تذکر همین نکته می‌باشد. این داستان البته بی‌سابقه نیست، چون در بسیاری از روایات و رسالات مسوب به «گشتاسپ» است و در بار او و کاهنان بزرگ. اما در این جا مسوب به دربار داریوش شده است. اما نکته قابل تذکر این است که در این جا مخالفان و معاندان زرتشت صریحا مغان معرفی شده‌اند. دگر بار تذکر داده می‌شود که از دیدگاه صحت روایات، از جنبه تحقیقات تاریخی بایستی به ارزیابی‌هایی که در مورد سفرنامه مورد نظر شده است رجوع کرد و تا حدودی این کار در پایان این بحث می‌شود، اما توجه به معارضه زرتشت و یا کسی که از پیروان زرتشت و روحانیان این آیین است با مغان و صراحت میان تضاد دواپده ثولوژی که یکی‌شان تا حدودی «نه کاملاً» با آیین زرتشتی قابل انطباق است و یکی دیگر دارای خصایص آیین طبیعت پرستی است که مغان مدافع آن معرفی شده‌اند، قابل توجه است. چون **Zurcatas** یا **Zaratas** یا **Zaratas** و یا چنانکه برخی پنداشته‌اند زرتشت در این سفرنامه با انتساب روایاتی در مورد زرتشت پیامبر گرانبار شده است، می‌شود این کس را پیرو، مدافع و بایک روحانی زرتشتی دانست.

آغاز بند سوم درخور تامل است. زرتشت از شاه درخواست کرده که میان او و مغان داوری شود تا هر کدام در ادعای خود صادقند تأیید شوند. زرتشت دستور داد تا ظرفی از فلز گداخته و مذاب آوردند تا آزمایش انجام شود. این آزمایش یکی از چند نوع آزمایشی بوده است که میان آریاهای قدیم و ایرانیان رواج داشته و در کهن ترین بخش اوستا، یعنی گاتاها نیز از آن یاد شده است و میان ملل و اقوام قدیم نیز بی سابقه نیست.*

زرتشت خطاب به مغان می گوید هرگاه شما مدعی من هستید و برآیند که اصلاحات من در آیین برخلاف حق و حقیقت است، به آزمایش تن در دهید. دست های خود را برای آزمایش در این فلز گداخته روان فرو کنید و بیرون آرید و اگر بی گزندی یافتید، حق از آن شماست. از مغان کسی را یارای تن به آزمایش بردن نبود و همگان سکوت گزیده بودند و نگاه پیش پا داشتند. زرتشت دگر باره به کتاب مقدس اوستا که در سویی بود و مجمره فلز گداخته اشاره کرده و خطاب به شاه و حاضران می گوید اینان سکوت می کنند و در عمل کوتاه می آیند در حالی که زبانی دراز دارند، اما من برای ادعای خود به آزمایش تن می سپارم، لیکن هرگاه پیروز شدم پیمان آن باشد که آیین مرا بپذیرد و شما مغان از در خصومت و لجاجت بر نیاید. آنگاه در برابر دیدگان آن گروه دودست در آن فلز گداخته فرورید و لختی بیاساید و پس از آن دستها را سالم از آتش مذاب بیرون آورد و نزد رئیس مغان رفته به او و دیگران نیز نمایانید. همگان را شگفتی در گرفته بود. پس داریوش شاه فرمود تا گروه مغان مراسم دینی را دال بر قبول آیین تازه و تأیید زرتشت و برحق بودن نامه اوستا و ستایش خداوند بزرگ اهورامزدا انجام دهند و انجام دادند.

مورخان قدیم، از جمله کتسیاس *Ctesias* که در دربار داریوش دوم پزشک ویژه شاه بود، چنان که در متون پهلوی و روایات پس از آن بسیار درباره شگفت کاریهای زرتشت که اساس و مبنایی ندارد گفت و گو شده، بحث کرده است. اما مطابق معمول مومنان دورانهای بعد، برای برحق نشان دادن آیین، به افسانه سازی و اساندهایی در کارهای شگفت پرداختند.

در این قسمت گفت و گوی زرتشت و فیثاغورس بسیار جالب توجه است، چون فیثاغورس مدعی می شود که زرتشت برای درمان اسب شاه و هم چنین دست در فلز گداخته فرو بردن، از خواص گیاهی و دانش پزشکی استفاده کرده است و در شگفت است که چگونه مغان در این موارد سکوت کرده اند، لیکن زرتشت در پاسخ حکیم یونانی می گوید استفاده از دانش برای اشاعه حقیقت روشی پسندیده است. فیثاغورس با تردید از حکیم ایرانی (برخی زاپراتاس را آشوری — یا کلدانی دانسته اند) می پرسد که آیا در چنین گمانی است که آیین او گسترش پیدا کرده و آیین مالوف آیندگان خواهد شد؟ سزرتشت نیز می گوید در آیینده بیشتر به اهمیت اصلاحات و آئین من پی خواهند برد گذشت زمان این را ثابت خواهد کرد. البته نویسنده این سفرنامه در این گفت و گو که گریزی به مسایل و فلسفه سیاسی در آن مشهود است، برای غلبه بر زرتشت استفاده می کند. اما سرانجام حکیم یونانی به برتری فلسفه سیاسی زرتشت گردن می نهد. زرتشت آنگاه برای او از نیات خود سخن می گوید که: دوران تسلط مغان و آیین معنی سیری شده است. در پرده می گوید و شاید با احتمالی نزدیک به یقین بتوان گفت که زرتشت معتقد است که مغان روح زمان را درک نکرده اند و بر اثر سنت پرستی و جهود حاضر نشده اند برای هماهنگی میان قوانین مذهبی و روش و سلوک اجتماعی تغییراتی انجام دهند — و بر اثر یافشاری در اجرای قوانین و رسمومی که در زندگی روزمره مردم تأثیر نیکویی نمی کند، مردمان به آنان بدگمان شده اند و او این اصلاحات لازم را انجام داده و به

انجام می‌رساند. دنبال کلام طولانی خود برای حکیم یونانی می‌گوید که من این موضوع را درک کرده‌ام که در آیین اصلاحاتی لازم است تا انجام گیرد و به آشکاری این احساس را در اثر گردش میان مردم و دقت در روحيات و احوالشان فهمیده‌ام. پس افزایش هر گاه کسی چنین اموری را درک کند و در اصلاح آن نکو شد، گناهکار است. من به حقانیت آیین خودم یقین دارم، چون بر پایه عقل استوار است و نا بخردی بر آن گشوده نیست. آیین من آموزش اخلاق و بهزیستی و نیک‌گرایی است و ستیزه با بداندیشی و دروغ و روش‌هایی است که آدمی را از ادامه زندگی خوش مادی از طریق صواب، بازمی‌دارد، و به همین جهت است که مطمئنم آیین من هر روز از دیگر روز بیشتر گسترش خواهد یافت.

چون سخنان زرتشت در این کوتاهی می‌یابد، دگر بار فیثاغورس سخن را به درازا می‌کشاند و زرتشت ناگزیر از داوری درباره‌مغان می‌شود. آنچه که در سطور فوق از گفتار مخاطب فیثاغورس گذشت و آنچه که در ذیل می‌آید، با قدیم‌ترین سرودهای حاوی تعلیم زرتشت سازگار است و به همین جهت است که «زابراناس» را خود زرتشت پنداشته‌اند، در حالی که این زابراناس مومنی زرتشتی است که تا حدود روح تعلیم پیامبر را درک کرده‌است و از این که مغان در عمومیت بخشیدن آیین خود کوشش می‌کنند، به معارضة و مقابله‌شان پرداخته‌است. در این جا دگر بار به مناسبت موضوع بجاست تا از گفته پورفیریوس *porphyrius*

نقل قول کنیم. وی می‌گوید من در آیین زرتشتی بسیار مطالعه کرده و چیز نوشته‌ام، اما آیینی که امروزه (زندگی وی ۳۰۴-۲۳۳ میلادی) سعی می‌شود به نام کیش زرتشتی عرضه و معرفی شود، کیش زرتشتی نیست، چون امروزه کیش زرتشتی آن آیینی است که مغان کوشیده‌اند تا به مردم به قبولانند و عقاید و مرام خود را تحت لوای این آیین گسترش می‌دهند.* حال هر گاه به آنچه که این مورخ باستان درباره آیین زرتشتی نوشته‌است و آن مقدار ناچیزی که برای ما باقی مانده توجه کنیم، ملاحظه خواهد شد که تا چه اندازه نوشته‌هایش منطبق با واقعیت و درک صحیح و درست است.

باری زرتشت درباره مغان این‌سان به داوری می‌پردازد - آیا از آن همه علم و دانشی که مغان گردآوردند و در کوه‌های اکباتان آنها را اندوختند، چه حاصل و فایده‌یی برای مردم فراهم شد. دانش و علمی که به کار نیاید و در عمل ارزشی نداشته باشد و نتواند در بهزیستی موثر واقع شود و طریق تنبلی و بی‌کارگی را بیاموزد و موجب یاس و حرمان و درویشی و کناره‌گیری را بیاموزد و در روح و روان سستی و خمودگی ایجاد کند، برای چه کسی سودرسان است؟ - نه، هیچ‌کسی نه بهره‌یی از آن می‌برد و نه در زندگی از طریق صواب موثر واقع می‌شود. مغان دارندگان چنین علم و دانشی هستند. درست است که در کوه توطن گزیده و نامشان پرآوازه شده، اما آیا از طریق مثبت برای خیر و صلاح واقعی گروه مردمان چه کاری کرده‌اند. اجتماع، گروه مردم و همه کسان خواهان جنبش و کوشش‌اند، خواهان زندگی خوش و معیشت فراخند و این ودیعه اصیل طبیعت است در مردمان. روان و نفس بشری طالب آسایش و درک لذت است، می‌خواهد فعالیت کند و هر چه بیشتر وسایل آسایش را فراهم کند و برای این منظور از جنب و جوش و کار پروا ندارد. اما مغان این اندیشه را ندارند. درویشی‌رامی ستایند، اعمال بیهوده را که روح مردگی می‌آورد و هیچ سودی در روتق زندگی مادی ندارد بر کار و کوشش جهت بهزیستی بسیار مقدم می‌دارند. به همین جهت است که من برای اصلاح آیین به‌پا خاسته‌ام و بی‌بی از مخالفت‌هاشان ندارم. چون آیین من پیروز می‌شود، من همه روش‌های کهنه و بی‌مصرف پیشین را که مردم را در بند کرده‌اند به دور می‌ریزم و راه زندگی را تبلیغ می‌کنم.